

دلالت اطلاق و مقدمات حکمت بر شمولیت یا عدم شمولیت

حسن جعفرزاده درزی^۱

چکیده

الفاظ مطلق یکی از کلیدی‌ترین واژگان در ادله قرآنی و روایی به شمار می‌رود. بررسی شمولیت الفاظ مطلق پس از اجرای مقدمات حکمت، از مباحث چالش برانگیز در اصول فقه محسوب می‌شود که تأثیر مستقیمی بر استنباط احکام شرعی دارد و منجر به برداشت‌های متفاوتی از ادله شرعی گردیده است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد کتابخانه‌ای - اسنادی به مقایسه نظام‌مند دیدگاه‌های دوگانه در این زمینه می‌پردازد. داده‌های پژوهش از طریق بررسی متون اصیل اصولی و تحلیل آرای فقهای امامیه جمع‌آوری شده‌اند. روش تجزیه و تحلیل داده‌ها مبتنی بر استدلال عقلی، نقلی و عقلانی است. نتایج و یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که سه قول اصلی در مسئله وجود دارد؛ قول به شمولیت الفاظ مطلق بعد از اجرای مقدمات حکمت (اثبات شمولیت)، قول به عدم شمول (اثبات تمام الموضوع بودن الفاظ مطلق) و قول به اثبات طبیعت مهمله با مقدمات حکمت. البته قول سوم در این پژوهش بررسی نمی‌شود و فقط به تبیین، نقد و بررسی و در نهایت اتخاذ قول مختار بسنده می‌شود. این پژوهش نشان می‌دهد که مسئله شمولیت الفاظ مطلق، نیازمند نگاهی جامع‌نگر است و ادله طرفداران شمولیت و اثبات طبیعت مهمله، ناقص است و مقدمات حکمت بر «تمام الموضوع بودن ذات طبیعت نسبت به حکم» دلالت دارد. شمولیت و بدلیت الفاظ مطلق تنها با ادله خارجی قابل اثبات است و صرف مقدمات حکمت، قدرت اثبات هیچ یک از این دو را ندارد. این نتیجه، می‌تواند در روش‌شناسی استنباط احکام شرعی و نیز در پژوهش‌های آینده درباره مقدمات حکمت و دلالت‌شناسی الفاظ شرعی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

واژگان کلیدی: الفاظ مطلق، اطلاق شمولی، اطلاق بدلی، مقدمات حکمت، ذات طبیعت، استنباط احکام.

۱. استاد سطوح عالی حوزه، مدیر پژوهشگاه مدرسه ولی عصر (عج)، hjafarzade170@gmail.com

۱. مقدمه

فقیه، به عنوان متخصص استنباط احکام شرعی فرعی از منابع معتبر فقه اسلامی - اعم از قرآن، سنت، اجماع و عقل - شناخته می‌شود. در این میان قرآن و روایات به عنوان برجسته‌ترین منابع، فقها را ملزم به کشف ظهور و مراد جدی الهی از خطابات شرعی می‌سازد. الفاظ مطلق که در بسیاری از ادله فقهی حضور پررنگی دارند، از مباحث بنیادین و چالش برانگیز اصول فقه به شمار می‌روند و تأثیر مستقیمی بر فرایند استنباط احکام می‌گذارند.

مسئله محوری این پژوهش، بررسی دلالت الفاظ مطلق بر شمولیت پس از اجرای مقدمات حکمت است: آیا این الفاظ بر شمولیت دلالت دارند یا صرفاً بر تمام‌الموضوع بودن ذات طبیعت نسبت به حکم یا بر طبیعت مهمله؟ این موضوع در ابواب گوناگونی چون امرونی، عام و خاص و موضوع له اسماء اجناس مطرح شده است. برخی اصولیون همچون مرحوم نائینی (ره) و مرحوم آخوند خراسانی (ره) بر اثبات شمولیت با مقدمات حکمت تأکید دارند. (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۱۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۴۷) این در حالی است که برخی از فقها مانند: امام خمینی (ره) و شهید صدر (ره)، آن را محدود به تمام‌الموضوع بودن ذات طبیعت می‌دانند و شمولیت یا بدلیت را نیازمند ادله خارجی می‌شمارند. (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳؛ صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۲۹) بنابراین، سؤال کلیدی تحقیق پیش‌رو این است که آیا مقدمات حکمت بر شمولیت یا بدلیت دلالت دارد یا صرفاً تمام‌الموضوع بودن طبیعت را اثبات می‌کند؟

مباحث مربوط به الفاظ مطلق سابقه‌ای دیرینه در کتب اصولی دارد. فقهای بزرگی مانند: شیخ انصاری (ره)، محقق اصفهانی (ره)، مرحوم نائینی (ره)، محقق عراقی (ره) و مرحوم امام (ره) به تفصیل به این موضوع پرداخته و دیدگاه‌های مختلفی را ارائه شده است. تقسیم‌بندی‌های مختلفی برای الفاظ مطلق ذکر کرده‌اند؛ مانند: تقسیم مطلق به شمولی و بدلی، لفظی و مقامی، افرادی و احوالی. هرچند از مباحث بنیادین و تأثیرگذار در استنباط حکم شرعی، بحث از شمولیت و بدلیت الفاظ مطلق است، اما با وجود این، پژوهش‌های نظام‌مندی در رابطه با مقایسه ادله دیدگاه‌های مختلف در مسئله شمولیت الفاظ مطلق

نپرداخته‌اند. برخی از تحقیقات به کیفیت استفاده عموم و اطلاق از ترک استفصال پرداخته‌اند؛ مانند، پژوهش آقایان: محمد فائزی و علی نهاوندی^۱. عده‌ای دیگر به بررسی روش استنباط اطلاقات از طریق اجرای مقدمات حکمت توجه کرده‌اند؛ مانند: تحقیق دکتر وحید زارعی شریف^۲. مقالات دیگری با عناوین «ماهیت اطلاق مقامی و ادله آن؛ نوشته آقایان: محمدعلی راغبی و طاهر رجبی النی^۳»، «نقدی بر تلقی مشهور از اطلاق مقامی و بیان مقدمات حکمت در آن؛ نوشته آقایان: محمد فائزی و سعید سبویی جهرمی^۴» به رشته تحریر درآمده است. اما فارغ از صحت و سقم محتوای این مقالات، هیچ‌کدام به صورت مستقل به نحوه دلالت الفاظ مطلق بر شمولیت یا بدلیت نپرداخته‌اند؛ لذا این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام تحقیق حاضر را توجیه می‌کند.

اگر چه در رابطه با اطلاق و تقیید، مطالعات و مقالات مختلفی تألیف شده است اما هیچ‌کدام به صورت مستقل به بررسی دیدگاه‌های موجود در شمولیت الفاظ مطلق نپرداخته‌اند است. این پژوهش به بررسی و نقد دیدگاه‌های موجود در این زمینه پرداخته و به دنبال ارائه تحلیلی جامع از مدعی و ادله هر یک می‌باشد.

این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی و رویکرد کتابخانه‌ای انجام شده، داده‌ها از متون اصیل امامیه گردآوری گردیده و تحلیل‌ها بر پایه استدلال‌های عقلی، نقلی و عقلایی استوار است تا صحت ادله شمولیت و بدلیت را ارزیابی کند. امری که در مقالات پیشین به صورت مستقل منعکس نشده است. نوآوری این پژوهش در این است که به تحلیل تطبیقی ادله طرفین

۱. فائزی، محمد؛ نهاوندی، علی (۱۳۹۹). «استفاده عموم و اطلاقات از ترک استفصال و ترک استیضاح». فصلنامه پژوهش‌های اصولی. ۷(۲۴). ص ۹ - ۲۳.

۲. زارعی شریف، وحید (۱۳۹۰ ش). «بررسی روش استنباط اطلاقات از طریق اجرای مقدمات حکمت». فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۷(۲۵)، ص ۴۳ - ۶۵.

۳. محمدعلی راغبی، محمدعلی؛ رجبی النی، طاهر (۱۳۹۸ ش). «ماهیت اطلاق مقامی و ادله آن». مطالعات فقه و حقوق اسلامی. ۱۱(۲۱). ص ۶۱ - ۸۴.

۴. فائزی، محمد؛ سبویی جهرمی، سعید (۱۴۰۱). «نقدی بر تلقی مشهور از اطلاق مقامی و بیان مقدمات حکمت در آن». مجله فقه و اجتهاد. ۹(۱۸). ص ۷۳ - ۹۶.

با استناد به متون اصیل اصولی پرداخته است. نگارنده با بررسی ادله عقلانی، از این حقیقت پرده برداشت که الفاظ مطلق بعد از اجرای مقدمات حکمت، دال بر شمولیت یا بدلیت نیستند؛ بلکه این دورا باید از ادله و قرائن عقلی یا عقلانی دیگری اثبات کرد. لذا پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد کتابخانه‌ای انجام شده است. داده‌ها از طریق بررسی متون اصیل اصولی امامیه جمع‌آوری شده‌اند. همچنین با روش تجزیه و تحلیل داده‌ها مبتنی بر استدلال عقلی، نقلی و عقلانی در پی نقد و بررسی و تعیین میزان صحت ادله ارائه شده نسبت به شمولیت و بدلیت الفاظ مطلق است. کاری که در هیچ یک از مقالات به صورت مستقل انعکاس نیافته است.

۲. مفهوم‌شناسی

معنای مطلق

در لغت، مطلق از ریشه «ط ل ق» است. برخی دانشمندان اهل لغت معتقدند: معنای اصلی آن «تخلیه، ارسال و رهاشدن» است. فروعاً دیگر این ریشه به همین معنا برمی‌گردند؛ مثلاً: «الطَّلَق» به معنای شیء حلال است. گویا آن شیء، از حرمت رها شده و حظر و ممنوعیتی ندارد. (احمد بن فارس، ۱۴۰۴، ص ۴۲۰)

برخی دیگر از واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که اطلاق در گفتار یعنی ارسال آن از هر قید و شرطی. (فیومی، بی‌تا، ص ۳۷۶)

پس اطلاق که از ریشه «ط ل ق» است به معنای ارسال، رها و آزادی است که در هر موضعی معنای خاص خود را خواهد داشت. مثلاً در طلاق زن، به معنای باز کردن عقد نکاح و ترک و ارسال زن است. اطلاق در گفتاری یعنی قید و شرطی را اضافه نکردن و مرسل بودن از قید و شرط. اطلاق قوم یعنی ترک آن قوم. اطلاق اسیر، یعنی راهش را باز گذاشتن و از بند اسارت، آزاد کردن. (طریحی، ۱۴۱۶، ص ۲۰۷)

در مقابل مطلق، مقید قرار دارد؛ یعنی امری که دارای قید است.

در اصطلاح، اصولیون برای مطلق و مقید، اصطلاح جدیدی ندارند؛ بلکه به همان معنای لغوی و عرفی آن استعمال می‌کنند. (خوئی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۵۶۹) اطلاق یعنی: مرسل

بودن و مقید نبودن به شیئی که قابلیت تقیید را دارد؛ بنابراین بررسی تعاریف ارائه شده و نقض و ابرام آنها اثری ندارد. (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۵۱۶)

معنای شمولیت و بدلیت در لغت و اصطلاح

الفاظ مطلق می‌توانند دلالت بر شمولیت نمایند؛ اما نحوه اثبات و به فعلیت رسیدن این شمولیت، اختلافی می‌باشد که این نوشتار در صدد تبیین همین اختلاف است؛ بنابراین بهتر است که معنای شمولیت را هم قبل از بررسی انگاره‌ها توضیح دهیم. شمولیت در زبان فارسی معنای واضحه دارد. شمولیت یعنی (همگانی)، (جامع) و (فراگیر) بودن.

در زبان عربی هم می‌توان گفت: شمولیت، معنای واضحه دارد. شاهد این مدعی این است که برخی اصولیون معتقد هستند: تعاریفی که برای عام ذکر شده است، لفظی هستند. این تعاریف در جواب مای شارحه هستند نه مای حقیقه. به عبارت دیگر تعاریف ذکر شده برای عام، حقیقت عموم را بیان نمی‌کنند؛ بلکه معنای لفظ را تبیین می‌کنند. زیرا معنای عمومیت و شمولیت که در ارتکاز عقلا وجود دارد، از تعاریف ارائه شده واضح‌تر هستند هم از حیث مصداق و هم از حیث مفهوم. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۱۵)

عمومیت و شمولیت در علم اصولی به معنای عدم اختصاص به عنوان واحد یا افراد عنوان واحد است؛ بنابراین، الفاظ عام هم مانند الفاظ مطلق، قیود و عناوین را رفض می‌نماید نه آنکه آنها را تجمیع و در برگیرد. رفض القیود، ویژگی‌ای است که هم در الفاظ عام وجود دارد و هم در الفاظ مطلق. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۲۹) به عبارت دیگر عمومیت یعنی مفهوم شامل هر آنچه که صلاحیت انطباق بر آن دارد می‌شود^۱؛ بنابراین، اصولیون برای عمومیت و شمولیت، اصطلاح خاصی ندارند و به همان معنای ارتکازی و لغوی خود به کار برده‌اند؛ بنابراین شمولیت یعنی فراگیر بودن.

۱. خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۱۶: هو شمول المفهوم لجميع ما يصلح أن ينطبق عليه

البته شمولیتی که از الفاظ عام به دست می‌آید با شمولیتی که از الفاظ مطلق استظهار می‌شود، متفاوت است. شمولیت و استیعابی که از الفاظ مطلق و به کمک مقدمات حکمت استفاده می‌شود، به لحاظ مرحله تطبیق و تحلیل است نه به لحاظ مرحله تصور اما شمولیت الفاظ عموم، از مرحله تصور و از دلالت وضعی به دست می‌آید. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۲۹)

مثلاً: شمولیت در عبارت (اکرم کل عالم) از مدلول لفظی کلمه (کل) استفاده می‌شود؛ اما شمولیت در عبارت (اکرم العالم) از مرحله تحلیل عقلی و از مرحله تطبیق عنوان بر معنوی خارجی به دست می‌آید؛ چون لفظ (عالم) برای شمولیت وضع نشده است و تنها بر طبیعت عالم، وضع شده است؛ اما به لحاظ خارج و مرحله مجعول، حکم بر همه افراد عالم منطبق می‌شود. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۱۹)

البته برخی از اصولیون مانند: امام خمینی (ره) و شهید صدر (ره)، معتقد به دلالت مقدمات حکمت بر شمولیت نیستند که در ادامه این مبنا توضیح داده می‌شود.

موضوع له اسم جنس

یکی دیگر از مقدماتی که قبل از بررسی مسئله لازم است، تشریح موضوع له اسم جنس است. چون برخی از اصولیون بر این باورند که بعد از اجرای مقدمات حکمت، فقط ذات طبیعت اثبات می‌شود و ذات طبیعت، تمام الموضوع برای حکم است؛ اما شمولیت استغراقی یا بدلی را باید از قرائنی مثل، عقلا و عقل اثبات کرد. (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱) از طرفی عده‌ای «ماهیت مهمله بودن» را برای الفاظ مطلق اثبات می‌کنند؛ (عراقی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۶۸) بنابراین، باید موضوع له اسماء اجناس تعیین شود تا دیدگاه‌های سه‌گانه به روشنی از هم متمایز گردند.

۱- ماهیت مهمله: ماهیتی که بما هی لحاظ شده است؛ یعنی فقط به ذات و ذاتیات آن نظر می‌شود و هیچ شیء زائدی با آن لحاظ نمی‌شود. هیچ خصوصیت متعینه‌ای در آن ملاحظه نشده است. پس طبیعت نسبت به تمام خصوصیات مهمل است حتی نسبت به این خصوصیت که مقسم برای اقسام دیگر ماهیت قرار می‌گیرد.

به بیان دیگر از حدود ذات و ذاتیاتش به شیء خارج از آنها تجاوز نمی‌شود حتی عنوان اهمال و این که فقط به ذات و ذاتیاتش توجه کنیم هم لحاظ نمی‌شود؛ بنابراین در ماهیت مهمله، عنوان اهمال هم در مقام لحاظ آن اخذ نشده است. بنابراین، این ماهیت نسبت به تمام عوارض خارجی و ذهنی، مبهم و مهمل است. (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۵۶۹)

البته نام‌گذاری این ماهیت به ماهیت مهمله خالی از تسامح نیست. زیرا فقط به ذات و ذاتیاتش توجه شده است و از این جهت، تعیین دارد. (خوئی، ۱۴۲۲، القسم الثانی، ص ۵۷۳)

۲- ماهیت لای بشرط مقسمی: با ماهیت یک عنوانی که خارج از ذات و ذاتیات است، لحاظ می‌شود. این عنوان، مقسمیت طبیعت نسبت به اقسام دیگر است. اسم این ماهیت، ماهیت لای بشرط مقسمی است. (همان، القسم الثانی، ص ۵۷۰)

۳- ماهیت بشرط لا: با ماهیت یک عنوانی که خارج از ذات و ذاتیات است، لحاظ می‌شود؛ اما این عنوان، مقسمیت ماهیت نسبت به اقسام دیگر ماهیت نیست؛ بلکه این عنوان، مجرد ماهیت از جمیع خصوصیات و عوارض است که این مجرد در وعاء عقل صورت می‌گیرد. اسم این ماهیت، ماهیت مجرده و در اصطلاح، ماهیت بشرط لا است. این ماهیت قابل حمل بر موجودات خارجیه نیست؛ چون اگر بر موجود خارجی حمل بشود باید مشتمل بر خصوصیات موجود خارجی بشود و این هم خلف فرض است. فرض این است که این ماهیت، از جمیع خصوصیات مجرده است. به این ماهیت، نوع و جنس و فصل هم می‌گویند که فقط در افق نفس موجود هستند و بر موجود خارجی صدق نمی‌کنند. (همان، القسم الثانی، ص ۵۷۰)

۴- ماهیت بشرط شیء: ماهیت را با یک عنوان و شیء دیگر لحاظ می‌کنیم که این شیء، خصوصیتی از خصوصیات خارجی است. در اصطلاح به این ماهیت، ماهیت مخلوطه می‌گویند. این خصوصیت گاهی وجودی و گاهی عدمی است. خصوصیت وجودی مثل این که ماهیت انسان را با علم او لحاظ کنیم. در این صورت انسان عالم فقط بر حصه‌ای از انسان‌ها که عالم هستند، منطبق می‌شود. خصوصیت عدمی مثل این که: ماهیت انسان را بدون علم لحاظ کنیم. در این صورت انسان بدون علم فقط بر حصه‌ای از انسان منطبق می‌شود که عالم

نباشد. هر کدام از این دو قسم از ماهیت، از افراد ماهیت بشرط شیء هستند هر چند از قسم دوم، تعبیر به «بشرط لا» می‌کنند؛ اما این نام‌گذاری در علم اصول، مجرد اصطلاح در بین اصولیون است و این نام‌گذاری مناقشه‌ای نیست. (همان، القسم الثانی، ص ۵۷۰)

۵- ماهیت لا بشرط قسمی: ماهیت با یک عنوان و شیء خارج از خود لحاظ می‌شود؛ اما این شیء خارج از ذات، اطلاق و ارسال است. به این ماهیت، ماهیت لا بشرط قسمی می‌گویند؛ چون ماهیت در این معنا به صورت مطلق و مرسل از جمیع افرادی که ماهیت بر آن منطبق می‌شود، لحاظ شده است. اطلاق یعنی رفض القیود و عدم اخذ قیود به همراه ماهیت و الا اگر اطلاق به معنای رفض القیود نباشد، ماهیت را ماهیت مطلقه نمی‌گویند. (همان، القسم الثانی، ص ۵۷۱)

بعد از بیان اقسام ماهیت باید گفت که: موضوع له اسم جنس، ماهیت مهمله است که جامع بین تمام اقسام ماهیت است و از تمام خصوصیات و تعینات ذهنی و خارجی منفک و جدا است، حتی از این خصوصیت که (فقط باید ذات و ذاتیاتش لحاظ شود). توجه اصلی به ذات طبیعت است، مثلاً: انسان برای حیوان ناطق وضع شده است فقط. (همان، القسم الثانی، ص ۵۷۲) به عبارت دیگر، موضوع له در اسماء اجناس، نفس ماهیات است که عاری از هر قیدی هستند. چون هر ذاتی فی حد ذاتها، مجرد از هر قیدی است. بله، ماهیت بما می‌توان به صورت مجرد از هر وجودی و قیدی تصور کرد اما می‌توان ماهیت را با غفلت از تمام وجودات و قیود، تصور کرد. (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۵)

دلیل این ادعا این است که: اگر موضوع له اسم جنس، ماهیت‌های دیگری باشد که خصوصیت‌هایی در آنها اخذ شده بود، در این صورت استعمال اسم جنس در غیر آن ماهیت مجازی خواهد بود که نیاز به عنایت زائده دارد؛ مثلاً استعمال اسم جنس در ماهیت مهمله مجاز خواهد بود و التالی باطل، یعنی این گونه نیست که استعمال اسم جنس در ماهیت‌های دیگر مجازی باشد. فالمقدم مثله یعنی موضوع له اسماء اجناس، ماهیت‌های دیگر نیست.

پس موضوع له از جمیع جهات، مبهم است؛ لذا استعمال اسم جنس مانند: الانسان در تمام اقسام ماهیت - چه ذهنی و چه خارجی - صحیح است. موضوع له اسم جنس، ماهیت مهمله است و تمام خصوصیات و لحاظ‌هایی که با سایر ماهیت‌ها وجود دارد در مرحله

استعمال قرار دارند نه در مرحله وضع. ماهیت در مرحله استعمال، حتماً باید با یکی از لحاظ‌های ذکر شده استعمال شود؛ زیرا غرض متکلم به یکی از این لحاظ‌ها تعلق می‌گیرد نه به ماهیت مهمله. (خوئی، ۱۴۲۲، ص ۵۷۲)

از صحت استعمال اسم جنس در تمام اقسام ماهیت، به صورت یقینی کشف می‌کنیم که موضوع له، ماهیت مهمله است که هیچ خصوصیتی در آن لحاظ نشده است.

بنابراین، لفظ برای نفس ماهیتی وضع شده است که سریان و شمول در آن لحاظ نشده است. اگر چه بنفسها ساری در مصادیق و متحد با مصادیق است. یعنی نفس ماهیت، تكثر وجودی دارد و در خارج با وجود افراد موجود است؛ اما در مقام وضع الفاظ، فقط ذات و ذاتیات ماهیت مورد توجه است و لا غیر. (خمینی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۵)

به عبارت واضح‌تر اطلاق و تقیید، مقابل هم هستند. اگر معنایی تصور بشود و وصف خاصی یا حالت معینی را در آن لحاظ کنیم، این وصف خاص و حالت معین، تقیید نام دارد. اگر هم معنایی بدون لحاظ وصف خاص یا حالت معین تصور بشود، این معنا مطلق است. پس تقیید یعنی لحاظ خصوصیتی زائد بر طبیعت و اطلاق یعنی عدم لحاظ خصوصیت زائده است. باید گفت: که طبیعت در هر دو حالت، محفوظ است و فقط در حالت تقیید، یک امر وجودی با آن لحاظ شده است و در حالت اطلاق، یک امر عدمی لحاظ شده است؛ یعنی عدم لحاظ خصوصیت. (صدر، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۳۲)

اسماء اجناس برای طبیعتی که در حالت تقیید و اطلاق ملحوظ است، وضع شده است؛ بنابراین، نه تقیید داخل در معنای موضوع له است و نه اطلاق، بلکه اسم جنس با مدلول خودش، با هر دو حالت سازگاری دارد. پس موضوع له اسماء اجناس، طبیعت مطلقه نیست و اسم جنس با وضع خودش دال بر اطلاق و عدم لحاظ قید نیست. (صدر، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۳۲)

البته باید متذکر شد که برخی از اصولیون این دیدگاه را قبول ندارند. مشهور اصولیون قبل از سلطان العلماء بر این باور بودند که اطلاق، داخل در موضوع له اسماء اجناس است؛ اما بعد از سلطان العلماء، عده‌ای از علما معتقد شدند که: موضوع له در اسماء اجناس، ماهیت به نحو لابشرط مقسمی است؛ (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۵۲۷) بنابراین، هر چند این مبحث

محل اختلاف میان اصولیون قرار گرفته است؛ لکن نگارنده دیدگاه مرحوم خوئی (ره) را برگزیده و بر مبنای آن پیش رفته است.

باید توجه کرد که اگر موضوع له اسماء اجناس، طبیعت مهمله باشد، دلالت لفظ بر اطلاق یا تقييد از باب تعدد دال و مدلول است و استعمال لفظ در هر دو حالت، حقیقی می‌باشد نه مجازی چون معنای حقیقی در هر دو حالت ملحوظ است. اما اگر موضوع له اسماء اجناس، طبیعت مطلقه و طبیعت به قید عدم لحاظ قید باشد، استعمال آن در تقييد مجازی خواهد بود؛ چون کلمه در مطلق استعمال نشده است. اما وجدان عرفی اقسضاء می‌کند که استعمال کلمه در مقید، مجاز نیست؛ بلکه از طریق تعدد دال و مدلول است. طبق این بیان که دلالت وضعی اسماء اجناس، طبیعت مهمله است، باید برای اثبات طبیعت مطلقه از مقدمات حکمت استفاده کنیم.

با این توضیحات و ادله‌ای که ذکر شد، روشن می‌شود که نمی‌توان دیدگاه کسانی را که موضوع له اسماء اجناس را ماهیت به نحو لابلشروط مقسمی^۱ یا ماهیت به نحو لابلشروط قسمی می‌دانند را قبول کرد.

۳. رابطه مقدمات حکمت با شمولیت یا بدلیت

همان‌طور که اثبات شد، موضوع له اسم جنس، ماهیت مهمله است؛ ولی غالباً غرض عقلا در تفهیم و تفهم و همچنین در قانون‌گذاری به ماهیت مبهمه تعلق نمی‌گیرد. عقلا در مقام تفهیم و تفهم طبیعت را به نحو مطلقه یا مقیده اراده می‌کنند. طبیعت مطلقه یعنی حصه خاصی از طبیعت مدنظر نیست و ذات طبیعت بدون هیچ قیدی اراده شده است و طبیعت مقیده یعنی حصه خاصی از طبیعت قصد شده است. تفهیم طبیعت مطلقه و مقیده نیاز به

۱. نائینی، محمدحسین، أجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۲۷: انما الإشکال في كون الإطلاق بهذا المعنى جزء من الموضوع له ليكون ما وضعت له أسماء الأجناس هي الماهيات المأخوذة على نحو اللابلشروط القسمي أو خارجا عنه و مستفادا من دال آخر كمقدمات الحكمة ليكون ما وضعت له أسماء الأجناس هي نفس الطبايع المعبر عنها بالابلشروط المقسمي كما مرت الإشارة إلى ذلك في الأمر الثاني (و الحق) هو القول الثاني وفاقا لسلطان العلماء و من تأخر عنه قدس الله تعالى أسرارهم و خلافا لما نسب إلى المشهور قبله.

دال دیگر دارد و آن دال دیگر در مطلق، مقدمات حکمت می‌باشد و در مقید، دلالت لفظ به ذکر قید یا به قرائن حالیه و مقامیه است. مقدمات حکمت ثابت می‌کند که مراد استعمالی و تفهیمی، حصه مطلقه است.

از این جا ظاهر می‌شود که نمی‌توان بین مراد وضعی (دالات وضعی) و مراد استعمالی، اصالت التطابق را اجرا کرد و طبیعت مطلقه را نتیجه گرفت. چون نتیجه این تطابق، اثبات طبیعت مهمله است نه طبیعت مطلقه درحالی‌که غرض عقلا به طبیعت مهمله تعلق نمی‌گیرد. پس مجبور هستیم با اجرای مقدمات حکمت، طبیعت مطلقه را اثبات کنیم. در نهایت با اجرای اصالت الاطلاق یعنی اصالت التطابق بین مراد استعمالی و جدی، همین طبیعت مطلقه به صورت جدی اثبات می‌شود.

پس برای اثبات اطلاق در اسماء اجناس نیاز به قرینه داریم این در حالی است که در الفاظ عموم نیاز به اجرای مقدمات حکمت نداریم و دلالت الفاظ عموم بر شمولیت، وضعی است و عقلا در مقام استعمال و تفهیم، شمولیت را قصد می‌کنند و دال بر اثبات مراد استعمالی، اصالت التطابق بین دلالت وضعی و مراد استعمالی است. در نهایت با اجرای اصالت العموم یعنی اصالت التطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی، شمولیت به صورت جدی اثبات می‌شود.

در یک صورت نمی‌توان از اسم جنس، حصه مطلقه را ثابت نمود و آن هم زمانی است که مولا در مقام اهمال باشد. برخی معتقدند که اگر شک کنیم که مولا در مقام اهمال است یا در مقام بیان تمام مرادش، می‌توان با تمسک به اصل عقلائی، در مقام بیان بودن را اثبات کرد و اهمال‌گویی خلاف اصل است. اصل عقلائی این است که مولا در مقام بیان تمام مرادش است. (خراسانی، آخوند، ۱۴۰۹، ص ۲۴۸)

مسئله اصلی این است که با مقدمات حکمت، می‌توان شمولیت و بدلیت را برای الفاظ مطلق ثابت کرد یا نه؟ این مسئله محل اختلاف است. برخی از بزرگان مانند: مرحوم آخوند (ره)، مرحوم نائینی (ره) و مرحوم خوئی (ره) معتقد هستند که با مقدمات حکمت، شمولیت هم اثبات می‌شود. در مقابل بزرگانی مانند: مرحوم امام (ره) و شهید صدر (ره)، بر این باور هستند که شمولیت را باید از دلیل جداگانه‌ای اثبات کنیم و مقدمات حکمت دال بر شمولیت

نیست. با مقدمات حکمت، فقط تمام الموضوع بودن ذات طبیعت برای حکم اثبات می‌شود؛ بنابراین در ادامه، این مبانی را تبیین می‌کنیم.

مسلك اول: دلالت مقدمات حکمت بر شمولیت یا بدلیت

دیدگاه مرحوم آخوند (ره)

مرحوم آخوند (ره) هم از طرف‌داران این نظریه است. ایشان معتقد هستند که اسماء اجناس مثل رجل بر ماهیت مبهمه وضع شده‌اند و شیوع و سریان، خارج از موضوع له است و برای اثبات شمولیت باید از قرائن دیگری مانند: قرینه حالیه یا مقالیه یا مقدمات حکمت استفاده کرد. سپس ارکان مقدمات حکمت را ذکر می‌کنند. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۴۷) پس با اجرای مقدمات حکمت، می‌توان شمولیت را اثبات کرد.

دیدگاه مرحوم نائینی (ره)

ایشان بر این باور است که هم عام و هم مطلق، بر شمولیت دلالت می‌کنند؛ اما شمولیت الفاظ عموم از خود الفاظ عموم مانند (کل) استفاده می‌شود؛ ولی عمومیت در مطلق شمولی با مقدمات حکمت و از تعلق حکم به جنس، اثبات می‌شود. (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۴۰) در مطلق شمولی حکم بعد از اجرای مقدمات حکمت شامل تمام افراد طبیعت می‌شود. ثمره فرق بین عام و مطلق در تعارض بین این دو ظاهر می‌شود. اگر عام با مطلق شمولی تعارض کرد، عام مقدم می‌شود. چون عام در این حالت، صلاحیت برای بیان بودن را دارد؛ لذا نمی‌توان گفت: مولا در مقام بیان بود و بیانی ذکر نکرد.

اما دلالت مقدمات حکمت بر شمولی و بدلی به این صورت است که معانی‌ای که متصف به اطلاق می‌شوند، گاهی اسماء اجناس هستند که از آنها به لایشرط مقسمی تعبیر می‌شود و گاهی هم نکره است؛ یعنی طبیعت مقید به وحدت که از آن به «حصه» تعبیر می‌شود. در این صورت یا هر دو مورد در سیاق نهی یا نفی قرار می‌گیرند یا نه. اگر در سیاق نهی یا نفی قرار بگیرند، دال بر عمومیت و استیعاب هستند. اما اگر در سیاق نهی یا نفی قرار نگیرند دو حالت وجود دارد: یا قرینه‌ای دال بر عموم بدلی وجود دارد یا وجود ندارد. اگر قرینه

بر بدلیت موجود باشد، همان را اخذ کرده و حکم به عموم بدلی می‌کنیم؛ اما اگر قرینه بر عمومیت بدلی وجود نداشت، اطلاق اقتضای شمولیت و سرایت حکم به تمام افراد را دارد؛ لذا لازمه این اطلاق، عموم استيعابی است. قرینه‌ای که عمومیت را می‌رساند، یا از ناحیه ماده است و یا از ناحیه هیئت. (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۵۱۸) بنابراین مقدمات حکمت با این قرائن، دال بر شمولیت و بدلیت هستند.

ایشان در جای دیگر، این قرائن را توضیح می‌دهند. مثلاً: نکره‌ای که در سیاق اثبات واقع شود یا حکم بر طبیعت به لحاظ صرف الوجود، مترتب شود، بدلیت اثبات می‌شود. گاهی هم نکره در سیاق نفی قرار می‌گیرد که در این صورت، شمولیت اثبات می‌شود. پس اطلاق در هر دو صورت به معنای ارسال است و شمولیت و بدلیت را از کیفیت تعلق حکم به نکره یا طبیعت به دست می‌آوریم. (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۶۳)

از جمع عبارات ایشان می‌توان به این نتیجه رسید که مقدمات حکمت و اطلاق، دلالت بر استيعاب و عمومیت می‌کند اما تعیین شمولی یا بدلی بودن، با کمک قرائن صورت می‌گیرد.

مسلك دوم: عدم دلالت مقدمات حکمت بر شمولیت یا بدلیت (اثبات ذات طبیعت با مقدمات حکمت)

صاحبان این نظریه معتقدند که بعد از اجرای مقدمات حکمت، ذات طبیعت، تمام الموضوع برای حکم خواهد شد. اما شمولیت استغراقی یا بدلی را نمی‌توان با مقدمات حکمت اثبات کرد. اثبات هر یک از این دو نیاز به دلیل جداگانه‌ای دارد.

از آنجایی که تبیین این مدعی توسط صاحبان این دیدگاه با هم فرق می‌کنند، هر یک را به صورت جداگانه توضیح می‌دهیم.

دیدگاه مرحوم خوئی (ره)

مقدمات حکمت گاهی شمولیت و گاهی بدلیت را اثبات می‌کند.

ایشان مدعای خودشان را در بررسی متعلق امرونهی توضیح داده و می‌فرمایند: امرونهی در کیفیت امثالشان با هم اختلاف دارند. این اختلافی که در اذهان عقلا مرتکز است، یا مربوط به مقام ثبوت است و یا مربوط به مقام اثبات می‌شود. (خونی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۵۲)

مقام ثبوت یعنی چیزی که به مبداء امرونهی مرتبط است. در این مقام، منشأ امر، محبویت و منشأ نهی، مبعوضیت است و غالباً محبویت به حسب خارج به یک فرد تعلق می‌گیرد یعنی غرض از محبویت طبیعت، تحقق یک فرد خارجی آن است اما مبعوضیت غالباً به جمیع افراد تعلق می‌گیرد. این غلبه خارجی در متعلق امرونهی موجب شکل‌گیری یک ارتکاز در اذهان عرف شده است. این ارتکاز این است که امر به طبیعت به نحو صرف الوجودی تعلق گرفته است که با یک فرد واحد محقق می‌شود و نهی به طبیعت ساریه‌ای تعلق گرفته که امثالش با ترک جمیع افراد حاصل می‌شود. (خونی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۵۲)

اما اختلاف امرونهی در مقام اثبات به مقدمات حکمت بر می‌گردد. به این بیان که اولاً: موضوع له الفاظ، طبیعت مهمله است که از جمیع قیود حتی قید اطلاق، مجرد است. ثانیاً: اهمال در مقام ثبوت، متصور نیست پس مراد مولا یا صرف الوجود است یا طبیعت ساریه. تعیین هر کدام از این‌ها با قرینه خاصه یا مقدمات حکمت است. (خونی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۵۳)

تعیین‌کننده مراد، اطلاق و مقدمات حکمت است. مقتضای اطلاق هم به حسب موارد مختلف، فرق می‌کند. گاهی مقدمات حکمت شمولیت را اقتضاء دارد؛ مثلاً الماء طاهر که مقتضای اطلاق و مقدمات حکمت، حکم به طهارت جمیع انواع و افراد آب است. این شمولیت از مقدمات حکمت و قرینه خارجیة فهمیده می‌شود؛ زیرا مراد از حکم به طهارت ماء، یک فرد لابعینه از افراد نیست؛ زیرا این حکم لغو است. با این علم، مقدمات حکمت بر طبیعت ساریه دلالت می‌کند. همچنین در (احل الله البیع) هم همین‌گونه است. گاهی هم مقتضای مقدمات حکمت، اطلاق بدلی است؛ مثلاً وقتی مولا می‌فرماید: خانه‌ات را بفروش، فروش خانه به تمام افراد نیست؛ چون عین واحد را نمی‌توان به همه فروخت. با این علم خارجی، مقدمات حکمت اطلاق بدلی را اثبات می‌کند. (خونی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۵۳)

بنابراین، ایشان به صرف اجرای مقدمات حکمت، حکم به شمولیت استقرافی یا بدلی نمی‌کند؛ بلکه مقدمات حکمت به همراه یک علم خارجی، یکی از دو شمولیت را اثبات می‌کند. ایشان می‌فرمایند: (و مع هذا العلم كانت مقدمات الحکمة قاضية بأن مراده الطبیعة الساریة و الحکم بطهارة جميع أفراد الماء و کذا الامر فی قوله تعالى: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) حرفا بحرف بلا حاجة الى الاعادة). (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۵۳)

صیغه امر هم از قسم ثانی است؛ یعنی مقتضای مقدمات حکمت، اطلاق بدلی است؛ چون علم داریم که مراد مولا نمی‌تواند اطلاق شمولی باشد؛ زیرا حکم به ایجاد جمیع افراد متعلق، طلب محال است. به دلیل این که مکلف قدرت بر انجام همه افراد متعلق ندارد. صیغه نهی برعکس صیغه امر است. مقتضای مقدمات حکمت، شمولیت است. معلوم است که مراد مولا، ترک بعض افراد نیست؛ زیرا ترک بعض افراد بنفسه حاصل است؛ چون مکلف قدرت بر اتیان جمیع افراد را ندارد. پس اگر مراد از نهی، ترک بعض افراد باشد، تحصیل حاصل رخ می‌دهد پس با این علم خارجی، مقتضای مقدمات حکمت اطلاق شمولی است. (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۵۴)

در نهایت بیان می‌کنند که جواز اکتفا به فرد واحد در امثال امر و همچنین لزوم ترک جمیع افراد در امثال نهی، به دلالت لفظ به ضمیمه مقدمات حکمت است نه به حکم عقل. با این بیانات اثبات می‌شود که مقدمات حکمت هم در متعلق حکم و هم در موضوع حکم، به تنهایی دلالت بر شمولیت یا بدلیت نمی‌کنند؛ بلکه مقدمات حکمت، فقط تمام الموضوع بودن ذات طبیعت برای حکم را اثبات می‌کند؛ یعنی موضوع یا متعلق حکم، ذات طبیعت است. اما مقدمات حکمت به ضمیمه قرینه خارجی، دلالت بر شمولیت و بدلیت می‌کند.

نقد و بررسی این دیدگاه

ایشان در رابطه با متعلق امر، با یک قرینه خارجی، بدلیت را اثبات کرده و فرمودند: که چون مکلف نمی‌تواند تمام افراد متعلق را امثال بکند پس مراد مولا، بدلیت است. به نظر نگارنده این بیان دارای اشکال است. زیرا مولا می‌تواند در متعلق امر، افراد مقدور را اراده کند و مکلف در مقام امثال، به هر مقداری که قدرت دارد باید انجام ده؛ بنابراین، عدم قدرت مکلف بر

امثالِ جميعِ افرادِ متعلقِ امر باعث نمی‌شود که مراد مولا، بدلیت باشد؛ لذا برای اثبات بدلیت در متعلق امر، باید به قرینه‌ی خارجیه‌ی دیگری تمسک کنیم.

دیدگاه شهید صدر (ره)

شهید صدر (ره) هم معتقدند که: مقدمات حکمت، شمولیت را اثبات نمی‌کند و می‌فرمایند: مطلق، حکم را بر افراد اثبات نمی‌کند؛ بلکه حکم بر خلاف عام بر ذات طبیعت اثبات می‌کند. استدلال ایشان است که با مقدمات حکمت، حکم روی اصل طبیعت رفته است و هیچ قیدی داخل در موضوع حکم نیست؛ بنابراین موضوع حکم، ذات طبیعت است؛ اما سرایت حکم به تمام افراد طبیعت با حکم عقل به انحلال طبیعت رخ می‌دهد. عقل در مرحله تطبیق، حکم می‌کند که احکام طبیعت به تعداد افرادش منحل می‌شود. بر خلاف عام که افراد ولو اجمالاً متصور و مدلول کلام هستند. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۲۷)

سؤال اصلی در اینجا این است که شمولیت یا بدلیت را از کجا اثبات می‌کنیم؟ ایشان جواب می‌دهند که بدلیت و شمولیت از شئون تطبیق حکم هستند نه مدلول مقدمات حکمت و نه مدلول وضعی اسم جنس. اگر حکمی که بر طبیعت اثبات شده بر همه افراد قابل تطبیق نباشد، بدلی است و اگر قابل تطبیق باشد، شمولی است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸)

به عبارت واضح‌تر: موضوع حکم با متعلق حکم فرق دارد. وجود موضوع در قانون‌گذاری، مفروغ عنه است. طبیعتی که در مرتبه سابق مفروغ عنه باشد، حتماً بر تمام افرادی که صلاحیت مصداق شدن داشته باشند، منطبق می‌شود؛ بنابراین حکم به تعداد افراد موضوع، متعدد و منحل می‌شود. هر زمانی که موضوع فعلی بشود، حکم هم به تبع آن فعلی می‌شود. حکم نسبت به موضوع، به صورت قضیه حقیقه لحاظ می‌شود و قضیه حقیقه هم به یک قضیه شرطیه بر می‌گردد. مفاد این قضیه شرطیه این است که اگر موضوع فعلی شد، حکم هم فعلی می‌شود. عبارت (اکرم العام) به این بر می‌گردد که (اگر این فرد عالم بود، اکرامش واجب است). پس قاعده اولیه در موضوع حکم، شمولیت است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸)

این قاعده یک استثناء دارد. اگر موضوع حکم به همراه تنوین تنکیر باشد، شمولیت اثبات نمی‌شود؛ بلکه اطلاق بدلی ثابت می‌شود. چون تنوین تنکیر، ظاهر در اخذ قید وحدت

است؛ یعنی مولا صرف الوجود را اراده کرده است و صرف الوجود با تحقق یک فرد، محقق می‌شود؛ بنابراین شمولیت در این فرض معقول نیست. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸)

اما وجود متعلق، مفروغ عنه نیست؛ چون اگر متعلق حکم مفروغ عنه باشد، امر به آن تحصیل حاصل خواهد بود. قاعده در متعلق حکم، برعکس موضوع حکم است. چون متعلق حکم، مفروغ عنه لحاظ نشده است پس حکم به تعداد افراد متعلق، متعدد نمی‌شود؛ بنابراین قاعده اولیه در متعلق حکم، عدم شمولیت است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۸)

اما این قاعده یک استثناء دارد. اگر طبیعتی متعلق نهی قرار بگیرد، بدلیت استظهار نمی‌شود؛ بلکه شمولیت استفاده می‌شود؛ یعنی هر یک از افراد متعلق، موضوع مستقلی برای حرمت هستند. زیرا غالباً نهی از مفسده ناشی می‌شود و مفسده هم غالباً در تمام افراد طبیعت است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۹)

پس حکم در قضیه حقیقه، به لحاظ شرط متعدد می‌شود نه به لحاظ متعلق و جزاء؛ بنابراین اصل در موضوع حکم، اطلاق شمولی و اصل متعلق حکم، اطلاق بدلی است. هر کدام هم یک استثناء داشتند که بیان شد.

نقد و بررسی

به نظر نگارنده، یکی از اشکالات نظریه مرحوم شهید صدر (ره) این است که ایشان در متعلق امر، معتقد شدند که چون وجود متعلق امر، مفروغ عنه لحاظ نشده است پس اصل در متعلق، بدلیت است و در نهایت متعلق نهی را به عنوان یک استثناء بیان کردند. اما باید گفت که هیچ فرقی بین متعلق امر و نهی وجود ندارد. مولا می‌تواند متعلق امر را به صورت بدلیت یا شمولیت لحاظ کند و همچنین متعلق نهی را هم می‌تواند به صورت بدلیت یا شمولیت لحاظ کند. مولا می‌تواند صرف الوجود یا مطلق الوجود را در متعلق امر یا نهی لحاظ کند؛ بنابراین، اثبات شمولیت یا بدلیت در متعلق امر و نهی، نیاز به دلیل جداگانه‌ای دارد و امر و نهی از این جهت با هم فرقی ندارند.

دیدگاه مرحوم امام خمینی (ره)

ایشان بر این باور هستند که باب اطلاق، غیر از باب عموم است. زیرا همان‌گونه تصور طبیعت موجب می‌شود که به ذات آن منتقل شویم نه به مشخصات و قیود صنفی آن، همچنین تصور لفظی که برای این ماهیت وضع شده هم باعث می‌شود که به ذات ماهیت مجرد از هر قیدی منتقل شویم. حکایت الفاظ از حیث توسعه و تضییق، دائر مدار وضع است و چون معنای موردنظر در وضع، ماهیت مجرد است پس لفظ هم فقط حکایت از همین معنا می‌کند و حکایت و کاشف از افراد و عوارض و لوازم طبیعت نیست.

به عبارت دیگر همان‌گونه که نفس طبیعت، کاشف از افرادش نیست؛ چون ذات طبیعت با وجود و تشخیص افراد، رابطه تخالف دارد؛ بنابراین حکایت یک امر و یک شیء از چیزی که با آن مخالف است، امکان ندارد. پس ماهیت، کاشف از وجود خارجی و عوارض موجوده نیست. همان‌گونه که نفس طبیعت چنین کشف و حکایتی ندارد همچنین الفاظی که برای طبیعت مجرد وضع شده‌اند هم چنین حکایتی ندارند؛ مثلاً کلمه انسان، فقط بر طبیعت بلاشرط دلالت می‌کند و از خصوصیات مصادیق حکایت نمی‌کند. (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۵۵)

بله کلی با افراد خودش در خارج متحد است و عین افرادش است؛ اما انتقال و حکایت فرق می‌کنند. این که کلی با افرادش متحد است، باعث نمی‌شود که کلی از افراد هم حکایت بکند. بعد از ذکر این مقدمه، حقیقت اطلاق و حقیقت عموم را باید تبیین کنیم. حقیقت اطلاق، متقوم به این است که شیئی مانند طبیعت، بدون هیچ قیدی موضوع حکم واقع شود. اما عموم، متقوم دو امر است؛ یکی نفس طبیعت و دیگری چیزی که دلالت بر عموم و شمول بکند مثل لفظ کل و الجمیع و الف و لامی که بر کثرات وضع شده است. اگر این الفاظ به طبایع اضافه بشوند یا بر طبایع داخل شوند و مثل یک کلمه بشوند؛ مانند: الف و لام، کثرت را از طریق تعدد دال و مدلول، از این دو با هم استفاده می‌کنیم. مثلاً در عبارت (کل انسان ناطق)، کلمه انسان دلالت بر طبیعت صرفه می‌کند و حاکی از کثرات و افراد نیست. کلمه (کل) دلالت بر نفس کثرت و تعدد می‌کند. وقتی کلمه (کل) به طبیعت اضافه می‌شود، دلالت می‌کند که این

کثرت، کثرت انسان است نه کثرت طبیعت دیگری. کثرات انسان، افراد به حمل شایع هستند. عام مجموعی و عام بدلی هم مثل همین عام استغراقی است.

(إِنَّ حَقِيقَةَ الْإِطْلَاقِ إِنَّمَا يَتَقَوَّمُ بِوُقُوعِ الشَّيْءِ - كَالطَّبِيعَةِ - مَوْضُوعاً لِلْحَكْمِ بِلا قَيْدٍ، وَأَمَّا الْعُمُومُ فَهُوَ يَتَقَوَّمُ بِشَيْئَيْنِ: أَحَدُهُمَا نَفْسُ الطَّبِيعَةِ وَثَانِيَهُمَا مَا يَدُلُّ عَلَى الْعُمُومِ وَالشَّمُولِ، مِثْلَ لَفْظَةِ «كُلِّ» وَ«الْجَمِيعِ» وَ«الْأَلْفِ وَاللَّامِ» مِمَّا وَضَعْتَ لِلْكَثَرَاتِ أَوْ تَسْتَفَادُ مِنْهُ الْكَثَرَةُ لِحِجَّةٍ أُخْرَى.) (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۵۷)

از این بیانات ظاهر می‌شود، باب اطلاق ربطی به باب عموم ندارد تا دنبال وجه افتراق این دو باشیم. نهایت چیزی که با اطلاق اثبات می‌شود این است که طبیعت، تمام الموضوع برای حکم است و هیچ قیدی ندارد. مقدمات حکمت همین مقدار را اثبات می‌کنند. اما استغراق و بدلیت را نمی‌توان از اطلاق استفاده کرد؛ چون اطلاق متعرض کثرات نیست تا از کیفیت دلالتش بر کثرات بحث کنیم. اثبات شمولیت افراد در مطلق، با قرائن دیگری است. (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۵۸) مطلق یعنی طبیعت به صرافت و اطلاقش، موضوع حکم است و مقید به وقت یا امر دیگر نشده است به عبارت دیگر موضوع مطلق، افراد طبیعت نیستند؛ اما موضوع حکم در عام، افراد طبیعت هستند.

بنابراین، فقط عموم به عموم استغراقی، مجموعی و بدلی تقسیم می‌شوند؛ اما این تقسیم در اطلاق مطرح نمی‌شود هیچ یک از اینها را با مقدمات حکمت نمی‌توان اثبات کرد. عقل حکم می‌کند که با مقدمات حکمت، فقط تمام الموضوع بودن ذات طبیعت برای حکم اثبات می‌شود. شمولیت را باید از ادله‌ای مانند عقل و عقلاً اثبات کرد. این ادله در مواضع مختلف، نتیجه یکسانی را اثبات نمی‌کنند. (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۵۹)

مثلاً: عبارت «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» با عبارت «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» فرق دارد. مفاد جمله اول این است که تمام مصادیق عقد، وجوب وفا دارند پس مصب حکم به کمک جمع محلی بالالف و اللام، افراد هستند؛ اما اگر مقدمات حکمت در جمله دوم تمام شود، مفادش این است که نفس طبیعت بیع، حلیت و نفوذ دارد؛ اما این موضوع، کثرت ندارد و استکشاف صحت افراد خارجی بیع به خاطر انطباق بیعی است که تمام الموضوع برای حلیت بود. (خمینی، ۱۴۲۳،

ج ۲، ص ۱۵۹) پس موضوع حکم در عام، افراد طبیعت است؛ اما در طلق، نفس طبیعت بدون هیچ قیدی است و موضوع حکم در مطلق، افراد نیست.

(و أمّا المطلق فهو وقوع الطبيعة تمام الموضوع للحکم باعتبار كون المقنن عاقلاً غير ناقض لغرضه في مقام إعطاء الدستور وإن شئت قلت: كون الطبيعة موضوعاً للحکم بصرفاتها وإطلاقها، من دون أن يقيّد بوقت دون وقت أو بأمرٍ دون أمر، فموضوع الحکم في العام هو أفراد الطبيعة و في المطلق هو نفسها بلا قيد، و لم تكن الأفراد بما هي موضوعاً للحکم.) (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۵۹)

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به دیدگاه‌های مطرح شده، می‌توان نتایج کلی ذیل را به عنوان ارکان نظریه مختار ارائه نمود:

اولاً: موضوع‌له در اسم جنس، ماهیت مهمله است. زیرا در این صورت استعمال اسم جنس در تمام اقسام ماهیت، حقیقی خواهد بود نه مجازی. اما اگر موضوع‌له اسم جنس، سایر ماهیت‌ها باشد، لازمه‌اش این است که استعمال اسم جنس در ماهیت مهمله، مجاز باشد. در حالی که این استعمال حقیقی است نه مجازی؛ پس موضوع له اسم جنس، ماهیت مهمله است.

ثانیاً: اطلاق و مقدمات حکمت، ثابت می‌کند که ذات طبیعت، موضوع حکم است و هیچ قیدی دخیل در حکم نیست. زیرا مقدمات حکمت، فقط ذات طبیعت را ثابت می‌کند. زیرا مقدمات حکمت توسط عقلا و عرف جاری می‌شود. عقلا با جریان مقدمات حکمت، شمولیت را اثبات نمی‌کنند. مقدمات حکمت، نهایتاً تمام الموضوع بودن ذات طبیعت نسبت به حکم را ثابت می‌کند. تمام الموضوع بودن، مراد استعمالی الفاظ مطلق و با اصالة التطابق بین مراد استعمالی و جدی، همین تمام الموضوع بودن الفاظ مطلق برای حکم، اثبات می‌شود. ثالثاً: شمولیت و بدلیت در اسماء اجناس، با اطلاق و مقدمات حکمت ثابت نمی‌شود؛ بلکه با قرائن و شواهد دیگری به دست می‌آید.

منابع

۱. ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴ق). معجم مقانیس اللغة. چاپ اول. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. چاپ اول. لبنان - سوریه: دارالعلم - الدار الشامیة.
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. چاپ اول. قم: مؤسسه آل‌البيت (علیه السلام).
۴. امام خمینی، روح‌الله (۱۳۸۲ش). تهذیب الأصول (تقریرات سبحانی، طبع قدیم)، چاپ اول. قم: دارالفکر.
۵. امام خمینی، روح‌الله (۱۴۲۳ق). تهذیب الأصول (تقریرات سبحانی، طبع جدید)، چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۶. ایروانی، علی (۱۳۷۰ش). نهاية النهایة فی شرح الکفایة. چاپ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۷. خوئی، ابو القاسم (۱۴۲۲ق). مصباح الاصول (مباحث الفاظ). چاپ اول. قم: مکتبة الداوری.
۸. صدر، محمدباقر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الأصول (طبع انتشارات اسلامی). چاپ پنجم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. صدر، محمدباقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول (تقریرات هاشمی شاهرودی، محمود)، چاپ سوم. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام).
۱۰. صدر، محمدباقر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الأصول (طبع انتشارات اسلامی). چاپ پنجم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۱. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین. چاپ سوم. تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی.
۱۲. فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی‌تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. چاپ اول. قم: منشورات دار الرضی.
۱۳. عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷ق). نهاية الأفكار (تقریرات محمدتقی بروجردی نجفی). چاپ سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۱۴. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. چاپ اول. تهران: مرکز الکتاب للترجمة و النشر.

۱۵. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش). فوائد الأصول (تقریرات کاظمی خراسانی، محمد علی). چاپ اول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. نائینی، محمدحسین (۱۳۵۲ش). أجود التقریرات (تقریرات خویی، ابوالقاسم). چاپ اول. قم: مطبعه العرفان.
۱۷. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش). فوائد الأصول، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

